

نقد «اثر عالم افتخار» یا تخطئه و نفی و اعدام انسانیت؟!؟!

اخیراً به یکی از عجایب ترین تجربه و واقعه در زنده گانی خود و در طول و عرض آنچه معلومات آفاقی دارم، روی به روی گشتم.

وقتی بکس ایمیل های خود را گشودم؛ نوشته بزرگوارانه و سرشار از عشق و امید دوست عزیزم عالم افتخار براریم رسیده بود که عنوان داشت «موفقیت بزرگ تازه برای کتاب و تئوری گوهر اصیل آدمی».

این متن کوتاه الهامبخش و تکانهنده در اخیر به چیزی زیر نام **نقدی بر اثر عالم افتخار «گوهر اصیل آدمی»** از قلم محمد نادر نور زایی انجامید. من فقط به دلیل آنکه جناب افتخار آنرا فرستاده و توصیه کرده بودند؛ بی محابا و استخاره خوانده رفتم.

پس از چهار پراگراف اول؛ بدون اینکه محترم نورزایی خود اثر جناب افتخار «گوهر اصیل آدمی – 101 زینه برای تقرب به جهانشناسی سایننتیک» و نوعیت و کم و کیف و اجمال داشته ها و پیام ها و احیاناً تازه گی های آنرا برای خواننده مقاله شان شرح دهند؛ یکسره به گرفتن پوز یک نابغه بی همتا و سجل و سند شده در تمام عالم؛ نوشته بودند که "با وجود این نظریات نویسنده اشکالات علمی و فلسفی و روانشناختی دارد."

بعداً تا جائیکه من توانستم با چند مرتبه خوانش و دقت؛ متوجه شوم اینکه:

- 1- ادعای عالم افتخار مبنی بر اینکه انسان گوهر اصیل دارد؛ نگرش تقلیل گرایی است؛ روش جزء و کل در فیزیک کلاسیک است؛ اکنون علم پیش رفته و نشان داده که جزء تمام خصوصیات کل را ندارد.
- 2- در سی سال گذشته علم مغز شناسی پیشرفت هایی داشته و نشان داده که تفکر نتیجه عملکرد دماغ ماست بدون اینکه تفکر، تخیل، ادراک و غیره را بتوانیم به سلول های عصبی تقلیل دهیم یعنی کل همیشه چیزی بیشتر از جمع الجبری اعضاست!
- 3- آقای افتخار به جین ها زیاد متوسل میشود؛ در حالیکه حالا سخن از فرا جنتیک است؛ طرز کار مغز انسان را به هیچ وجه نمیتوان به جین ها تقلیل داد. جینوم انسان و موش هر دو 3000 جین دارد؛ 99 فیصد جینوم موش با انسان هیچ فرقی ندارد. رمز بیولوژیک انسان تنها در جین ها نهفته نیست بلکه این ارتباط دارد که سلول های بدن با جین ها چکار میکنند؟!؟!

- 4- مغز انسان چنین و چنان نیورون و سیناپس دارد و چنان عملیات پیچیده انجام میدهد که ما را از قوم نزدیک مان شامپانزه مجزا میکند...
- 5- **بدینصورت گشتن به دنبال «گوهر اصیل آدمی» با توجه به مدل امروزی علوم؛ کاری بیهوده خواهد بود.** چنانکه دانشمندان علم وراثت فکر میکردند که با شرح جینوم انسان و سپس با دستبرد به کود های جنتیکی «ابر انسان» نیچه را بسازند ولی با وصف مصرف کردن میلیارد ها دالر چیزی حاصل نشد.
- 6- اینکه آقای افتخار نوشته لوح دماغ کودک نوزاد سفید سفید است از بیخ نادرست است!
- 7- **ظرفیت خود آگاهی که ویژه انسان است؛ فطری است؛ و همین ظرفیت است که او را از سایر حیوانات متمایز میسازد و همزمان نقطه ضعفش میباشد.**
- 8- تاکید آقای افتخار بالای «جهانبینی سایننتفیک» قابل بحث است. جهانبینی ها از آدم اسپ گادی میسازد. دلیل این مساله بدون شک پیچیده است و باز بر میگردد به همان آگاهی بازتابی و ترس وجودی انسان و نیازش به تکیه گاه!
- 9- **علم و دانش ابزار اند.** امروز دانشمندان زیادی با درجات عالی دانش و مجهز به روش علمی – سایننتفیک خود را فروخته اند و بم های اتمی، کیمیاوی و بیولوژیکی تولید میکنند؛ بدون اینکه فکر کنند که تولید این ابزار ها جز از بین بردن نوع خود شان کاربرد دیگری ندارد. **درینجاست که فلسفه اخلاق به میان می آید.**
- 10- آقای افتخار به این نظر است که انسان کاملترین حیوان است. (و پس از تشریحاتی در باره مغز انسان): **فرهنگها مغز ها را فورم میدهند ولی تا حال فرهنگ متاسفانه نتوانسته مغز را به آن درجه از انعطاف پذیری برساند که لایه سوم با دوم و اول هماهنگ شود.** شاید روزی اخلاق اجتماعی فراملی و فرا مرزی؛ یعنی اهداف اجتماعی تمام شمول ممکن شود که یقیناً به معنای نوعی دیگر از انسان خواهد بود. **درینجا باید بگوییم که والله اعلم!**
- 11- دانشمندان علم مغز شناسی به این نظر اند که **مغز انسان پیچیده ترین عضو و نظام در کائنات است؛ با وجود این یک عضو ناکامل است.** دلیلش را میتوان به صورت مؤجز در رشد سریع لایه سوم خواند که وقت کافی در طول تطور نداشته تا با لایه دوم کاملاً هماهنگ شود. و این نارسایی بود که تا باعث شد که پدر و مادر همه ما- آدم و حوا- از بهشت بیرون رانده شوند!
- 12- عقل که در سطح لایه سوم دماغ عمل میکند از نیات لایه دوم یا بی خبر است و یا قادر نیست به مقابل امیالش مقاومت کند و همین است که انسان را خدا در قرآن نادان ستمکار میدانند!
- 13- می ترسم بشر با این مغز تعجب برانگیز ولی ناکامل نتواند اخلاق عملی را طرح کند که عقلش با عواطفش هماهنگ شود طوری که همیشه کل را اساس بداند و نه جزء را؛ جامعه و منافع عمومی را هرچه بیشتر شامل اهداف اجتماعی نماید. من مانند زیمگوند فروید پدر روانکاوای زیاد خوش بین نیستم و می ترسم **دوستان من، مورچه ها، خلیفه روی زمین شوند و انسان به دیناسور ها بپیوندند.**
- 14- آقای افتخار زیاد از ریاضیات و محاسبات ریاضی در نوشته هایش صحبت میکند ولی ما نمیدانیم دقیقاً منظور از ریاضی و استعمال آن در رابطه به مسایل زیادی که هیچ ارتباطی به ریاضی ندارند در چیست. (پس از چند پراگراف ضد و نقیض) امروز ریاضی

زبان عمومی علوم شده است و در اقتصاد نیوکلاسیک و روانشناسی هم کاربرد دارد... (با همه اینها سخن افتخار) از بیخ نادرست است. او می نویسد: "از این جمله ریاضیات بسیار مهم و اساسی است و گفته میتوانم که زبان خود خدا زبان ریاضی است". من تا حال فکر میکردم که زبان خدا عربی با لهجه قریشی است!

15- آقای افتخار به شمول اکثریت انسانها به این باور اند که گویا انسان گل سر سبد خلقت است و اکرم و اشرف مخلوقات. اگر مورچه به سخن در میآمد یقین که اعتراض میکرد. باید پرسید که معیار گل سر سبد بودن در چیست؟ در اینکه عقل دارد و خود آگاهی؟ این عقل و این خود آگاهی چه چیزی برایش به ارمغان آورده؟ تاریخ کنش انسان مملو از استبداد، استعمار، استثمار، نسل کشی و وحشت جنگ های جهانی، فاشیسم، آلوده کردم محیط زیست و جهالت مرکب است. اگر معیار موفق بودن در تکثیر مثل و تطابق به محیط است؛... یقیناً مفصل داران از جمله مورچه ها موفق ترین حیوانات روی زمین اند؛ آنها بیش از دوصد میلیون سال است که روی کره خاکی زندگی میکنند. در حالیکه انسان مدرن؟ بیش از 50 هزار سال عمر ندارد و اگر به این منوال زنده گی اش را ادامه دهد خود را نابود میکند و زمین را برای حیوانات "هوشیار" و موفق مانند مورچه به جای خواهد گذاشت، اگر قبل از نابودی خود زمین را خراب نکند!

16- انسان یک برگ از درخت ستبر و پهناور حیات است.. انسان مانند هر برگ دیگر این درخت فقط یک برگ است و نمی تواند برای خود امتیازی قایل شود... انسان به مقابل مورچه نمیتواند پوز دهد و خود را گل سر سبد اعلان کند. اگر می کند از جهالت اوست و از خود خواهی او!

17- آقای افتخار ادعا میکند که از اول پیدایش نوع بشر کسی به تاکید روی اینکه بشر چیست، سوالی مطرح نکرده است. ص 1. این ادعا کار های بنیادی فلاسفه و دانشمندان را بی ارزش میگیرد و بی احترامی به کار های ارزنده آنهاست.

18- در جایی نویسنده (افتخار) ادعا میکند که گویا جهان غرب با جهانی سایننتفیک ضدیت دارد. ص 22 (بخش پرتوی بر هدف یعنی پیشگفتار نمایش داستانی و فیلمواره گوه اسیل آدمی) این واقعاً یک دید توهمی است. این جهان غرب و دانشمندان غربی اند که حامل روش علمی امروز اند.

بدینگونه من تلاش نمودم اکثریت مطلق آنچه را که جناب نورزایی خواسته است بگوید؛ ردیف نمایم تا فهم ما و شما از آنها سریعتر و روشنتر گردد؛ چرا که متأسفانه طرز نگارش و حتی تفکیک جملات و پراگراف هایشان خواننده را مانند گمشده ای در جنگل انبوه؛ سرگردان مینماید.

چار پراگراف اخیر که میتواند این ردیف را به 22 برساند؛ اهمیت و استقلالیت خاصی ندارند و در بر رسی موارد 18 گانه بالا آنها نیز رفع و دفع میشوند.

لذا با اجازه شما؛ من حیث کسی که کتاب گوه اسیل آدمی را چندین بار خوانده و با دوستانی مندرجات آنرا مورد مباحثه قرار داده ام و نیز در مورد؛ با نویسنده این شاهکار ادبی - هنری عصر ما گفت و شنود مفصلی داشته ام؛ فقط مکث هایی بر موارد یاد شده از پائین به بالا می نمایم:

18- لطفاً متن مورد نظر در ص 22 (بخش پرتوی بر هدف یعنی پیشگفتار نمایش داستانی و فیلمواره گوهر اصیل آدمی) را بخوانید که آیا برداشت جناب نقد نویس حتی به اندازه یک سر سوزن مصداق دارد و توام با درک درست و احساس مسئولیت هست یا چطور؟

"بدین دلیل و علت؛ نظام سرمایه داری که به اقتضای منافعش؛ رشد و گسترش ساینس و تکنولوژی را به گونه های تخصصی چار و ناچار میدان می داد؛ به اقتضای همان منافع از فرا رویندن جهان شناسی و آگاهی های سایننتفیک اجتماعی و بشری از درون خرمن های جدا جدا و متفرق شقوق ساینسی و سایر گنجینه های فرهنگ بشر با دقت و مهارت جلوگیری میکند؛ جلوگیری کرده است و به ناگزیر در آینده نیز جلوگیری خواهد کرد.

بدین دلیل و علت؛ مردمان افغانستان و کشور های مماثل و مردمان خود کشور های سرمایه داری تقریباً به یکسان محتاج جهانشناسی و آگاهی های سایننتفیک در مورد نوع بشر، جوامع بشری و سرگذشت و سرنوشت آن می باشند .

بدین دلیل و علت؛ نه تنها دولت ایالات متحده امریکا و همپیمانانش در « ناتو» و در قلمرو های ارتجاع قرون وسطایی به ویژه پاکستان و هابی، ایران آخوندی و شرق میانه شیخ - شاهی ؛ - که عمدتاً خود عامل ایجاد و بقای آن ها اند - به فرا رویی و تدوین و تعمیم و آموزش و نشر و پخش جهان بینی سایننتفیک و جهانشناسی و حیات شناسی و بشر شناسی و تکامل فرهنگ بشری از مرحله (بدواً ناگزیر) توهم و اسطوره و جادو و طامات و شطحیات ضد علمی و خرافات به مرحله سایننتفیک و اخلاق و معنویات طبیعی ؛ مدد نمی رسانند بلکه منحصراً قاعده با جنون و قساوت - ظریفانه یا خشن - علیه چنین روند و روالی بوده اند و خواهند بود .

اکنون پرسش اساسی این است که آیا تاکئ و تا کجا ضدیت و خصومت کور با جهانشناسی سایننتفیک و تبعات آن منافع نظام عجالتاً جهانی سرمایه داری را بر آورده می کند ؟

به نظر می رسد که این « کئ » و « این کجا » در نقطهء اختتام « جنگ سرد » در افغانستان پاسخ خود را یافته است . نظام سرمایه داری جهانی - صرف نظر از ملاحظات اخلاقی و انسانی - حینی که افغانستان را میدان توحش گلائیاتوری در سلسله مراتب جنگ سرد قرار داد ؛ برنده شد ، حریف را بر زمین زد و خود یکه تاز کرهء زمین گردید .

در نتیجه ایدئولوگ هایی چون فرانسیس فوکو یاما و سیاسیونی چون مارگریت تاچر پایان رویداد های مورد نظر و تحریک و حمایت غرب سرمایه داری در افغانستان قرون وسطایی و متعاقباً فروپاشی ی اتحاد جماهیر شوروی را ؛ « پایان تاریخ » بشریت اعلام داشتند . یعنی اینکه بشریت جز نظام سرمایه داری آینده و عاقبتی ندارد !

برای یک لحظه فرض می کنیم که واقعیت چنین است و چرخ گردون جز به همین مدار؛ به دایرهء دیگری نمی چرخد و یا چرخیده نمی تواند !

در همین حال نیز این پرسش کلیدی بی جواب مانده است که آیا نظام سرمایه داری یا «پایان تاریخ» بشریت و پایان تاریخ عالم و هستی (!) ؛ تاکئ و تا کجا با ارتجاع سیاه و جهل و خرافات قرون وسطایی و ماقبل قرون وسطایی؛ تشریک منافع و تشریک مساعی میکند ؛ خود که با علم و ساینس نطفه بسته و هستی و تکامل یافته است ؛ بر ضد علم و ساینس سیاست و کیاست می فرماید و در صدد است که علم و ساینس یعنی پدر و مادر خود را قصابی کند و جسد های پوسیده او هام و خرافات مُرده و مدفون شده را همچنان از قبر ها بدر آورده، قدر دهد و بر صدر نشاند ؟

اینجا منافع و حقوق و مقامات بشری توده های میلیونی کارگران و دیگر زحمتکشان یدی و فکری (یقه آبی و یقه سفید) اصلاً مطرح و مورد نظر نیست. اینجا منافع و حقوق و مدعیات میلیارد ها مردم کشور ها و سرزمین های غارت شده « جهان سومی » هرگز در میان نمی باشد ؛ تمام فوکس و توجه و اهتمام به خود سرمایه داران محترم و منافع و آینده و امنیت جانی و مالی ایشان در سراسر کره زمین معطوف است .

اگر ایشان در وضع موجود جهانی - که بالاخره خود به وجود آورده یا به حفظ آن مدد رسانیده اند - خطری احساس نمی کنند؛ اینهم عمدتاً به دلیل آن است که جهانشناسی و معرفت آقایان نسبت به عالم و جریانات آن ساینترفیک نیست ؛ توهمی و اساطیری و تخیلی است؟!!

درین وضع چه بخواهیم و چه نخواهیم خطر بیش از اینکه متوجه کارگر و دهقان باشد ؛ متوجه سرمایه دار است ؛ متوجه نظام سرمایه داری است ، متوجه « پایان تاریخ » است چنانکه احتمالاً آنرا به «اول تاریخ» برگرداندن می خواهند و دارند بر می گردانند؛ آن هم با زور نیروی همان « پایان تاریخ » بر می گردانند!"

17- اینهم متن ص 1 :

"سخن نخست :

تقریباً در تمام فرهنگ ها و تئوری ها و باور ها و فلسفه هایی که نوع بشر (از دوران بدوی تا عصر امروز - در حدود ده هزار سال) پدید آورده ؛ جدال بر سر این بوده و هست که کدام باور و تلقی و قانون فلسفی و قاعده حقوقی و اخلاقی ؛ حق و درست و زیبا و کامل است و کدام یک نیست .

این دعاوی در هزاره های پسین تاریخ بشری؛ چنین هم مطرح می شود که کدام باور ها و شرایع :

خدایی و آسمانی و رحمانی است و کدام یک زمینی و بشر ساخته و «تحریف شده» و شیطانی!

قرن ها است که ظاهراً حسب وظیفه و فریضه (ولی در واقع: به اقتضای غرایز و منافع!) به خاطر «ثبوت» حقانیت و رحمانیت و ازلت و ابدیت باور ها و شرایع؛ عمدتاً نیروی شمشیر و قهر و غضب از جمله در هیأت جهاد های صلیبی و سیستم های انگلیزیستی و اخیراً بیشتر تاکتیک های «انتحاری» به کار برده می شود .

مگر از لمحده پیدایش نوع بشر تا کنون اساساً - و با مرکزیت و محوریت لازم - ؛ سوالی بدین گونه مطرح نبوده که خود «بشر» چیست؛ از سایر موجودات حیه چه فرق و تفاوت و تمایز دارد و بر اساس کدام علت و دلیل و منطق و ریاضی؛ دارای حقوق و کرامت و حرمت و قیمت بیشتر می باشد؟

«جهان شناسی ساینترفیک» با فراهم ساختن بنیاد های مقدماتی؛ درست از همین نقطه بنیادی است که وارد مسایل حیات و بشر می گردد و صورت حل - یا انگیزه ها و دلایل و بنیاد های حل آن ها - را به دست می دهد.

اما مباحث جهان شناسی ساینترفیک نه تنها در مقیاس کشور «جهان سومی» ی ما (افغانستان)؛ مافوق اکادمیک است - آن هم به فرض اینکه چنین مفهومی مصداق داشته باشد! - بلکه در سطح کشور های «جهان اول» و «جهان دوم» نیز اساساً پائین تر از سطح اکادمیک نیست و نمی تواند از این سطح پائین تر باشد .

(عجالتاً روی چرایی این اصل بحث کرده نمی توانیم .)

معهدا در «جهان اول» و «دوم» ؛ از آنجا که سطح عمومی بینش و تفکر سیکولار، اطلاعات عمومی، آزادی اندیشه و بیان، تحمل و احترام عقاید و افکار دیگران خیلی ها

بالاست ؛ حد اقل افراد کتاب خوان و مخصوصاً جستجوگر حقایق و اندیشه ها پیرامون مسایل غامض و جاسوزی که تمام بشریت با آن مواجه بوده و هست ؛ می توانند چنین مباحث را زیر مطالعه بگیرند و با مددِ دیکشنری ها، مراجع مدد کننده ترمینولوژیک و بالاخره به کمک استادان؛ کما بیش به ژرفای معانی آن ها واصل گردند و از این عملیه لذت سرشار هم ببرند .

چنین امکاناتی در کشور ما هم ؛ در حد استثناعات وجود دارد و خوشبختانه روز تا روز افزایش می یابد . مع هذا چنانکه در مقاله « پرتوی بر هدف » ؛ تشریح و مستدل گردیده است ؛ قبل از مطالعات در مباحث جهان شناسی ساینتفیک؛ نسل های آینده دار و آینده ساز وطن ما احتیاج شدید به یک سلسله مطالعات مقدماتی و ورزش های ذهنی دارند."

16- معنا و پیام این سخن چیست؟ آیا این بدترین نوع جهالت در برابر واقعیت عظیم انسان و انسانیت نیست و یا اهانت و تخطئه عمدی انسانیت تا سرحد هیچ و پوچ اعلام داشتن و در واقع اعدام آن؟. حد اقل انسان نمیتواند از لحاظ فرهنگ عمومی و علم و هنر و گونه متفاوت تولید و زیست در طبیعت، از سایر «برگ های حیات» کمترین کمترین و مینی موم تفاوت و تمایز و شاخصه داشته باشد؟!

15- آیا به راستی تمام، همه، کاملاً و قطعاً در مجموع و بلا استثناء انسان و انسانیت جنگ و نسل کشی و جنایت و استثمار و... بوده هیچ فضیلت و ارزش معنوی و اخلاقی و نظم و گذشت و فداکاری برای نوع و برای محیط زیستی و بالاخره هیچ بینش و دانش و فن و هنر اجتماعی و نوعی و جهانشمول نداشته است؟؟! آیا کسی بگونه مثال نویسنده و نقد نویسی با چنین دید و بینش و دریافت اصلاً چرا در برابر مسایل انسانی منجمله کتاب و ایده گهر اصیل آدمی حساسیت نشان داده به خود حق و تکلیف میدهد که در زمینه امر و نهی و صغرا و کبرا و سیاه و سفید کند. برای چی ، برای کی؟ برای که چه بشود و چه نشود؟؟؟

14 - درین اختصاریه و در همه آنچه جناب نور زایی به همین ارتباط بافته اند؛ آنچه به ثبوت میرسد؛ حقانیت سخن و تاکید جناب افتخار برای جوانان در یاد گیری و مهم پنداشتن علوم ریاضی در پیوند تنگاتنگ با سایر علوم منحصیث لازمه جهانشناسی ساینتفیک میباشد نه سیاهکاری جناب نورزایی . اما مهم این است که ایشان چرا با آنهمه نقل قول از گنجینه های علوم و فلسفه های مسلم!!! به متون مقدس و اساطیری هم پناه می برند و در مقام جهاد سالاران معلوم الحال نیز عرض اندام مینمایند؛ بدینگونه اثبات میشود که هدف؛ نقد و کمک به تفکیک سره و ناسره از یک اثر مهم و بی سابقه در تاریخ ادبیات و هنر افغانستان و خیلی از کشور های شرقی نیست؛ هدف تخطئه و توطئه است و به هر قیمت و به هر وسیله از پای در آوردن حریف!

اما دلم برای جناب نورزایی سخت میسوزد؛ برای اینکه در عین حال با نویسنده به گفتهء محترم امان معاشر « کتاب بی همتای معنای قرآن » هم طرف میباشند؛ لذا این تناور چنار؛ ازین بادک های مورچه ای نمی لرزد!

13- آنچه درین بند آمده؛ اساسی ترین اخطار و هوشداری است که کتاب گوهر اصیل آدمی بر محور آن نگاشته شده و در پی تدابیری است که بشریت را از همین تهلکه برهانند! بدین سبب جناب نورزایی نه تنها کتاب گوهر اصیل آدمی را درست نخوانده اند بلکه با عینک خاص بر آن نگریسته اند؛ وجود این عینک خاص هم از لابلای نگاشته های شان به خوبی معلوم می باشد.

10 ، 11 ، 12 - مطالب این سه بند نیز بیش از اینکه موضوع کتاب دیگر دنیا باشد که اینجانب خبر دارم و حدس میزنم موضوع کتاب و شاهکار «گوهر اصیل آدمی» است. اگر من هیچمدان اجازه داشته باشم؛ کتاب بینهایت ظریف و هنری لا در لای را توصیف کنم و از جمله دو بعد اساسی آنرا بیان نمایم چنین خواهد بود:

نخست ؛ این اثر بدان منظور و مرام خلق شده است که جوانان کشوری عقب نگه داشته شده افغانستان و مماثل های ما در جهان را از چاه (وحتی سیاه چالهء) قبیله و عنعنه و نادانی و بد دانی و بی اطلاعی از عالم و جهان زیستی و هموعان به مدد 101 زینه یا سریال نمایشی (ترجیحاً سینمایی) بیرون آورد. دوم: در آخرین زینه ها و حین نزدیک شدن به آن قلل که دیگر آنان میتوانند کمابیش تمام هستی و تمام جهان را ببینند و کمابیش بشناسند؛ با پرسش چونی و چرایی و چیستی و کیستی بشر مقابل میگردند و اینکه از سایر " برگ های حیات" و سایر حیوانات چه تفاوت دارد.

اینجا لا اقل به حکم قانون "بقای اصلح" در لمحء وقوع موتاسیونی (جهشی) که در اساسی ترین بسته کودیک حیات وقوع یافته و بر بنای آن حیوانی به بشر شدن گذار نموده است؛ این بستهء کودیک یعنی هسته میانی گوهر آدمی؛ اصلح بوده است به همین دلیل ساده که نمی توانسته است اصلح نباشد. این نه فقط در مورد آدمی صادق است بلکه در مورد همه قدمه های حیات صادق است. ولی آدمی و بشر؛ در جریان کنش ها و واکنش های فرا غریزی یعنی در دورانهای ناگزیر و طبیعی توحش و بربریت و تمدن های محدود و کوچک و نارس و حتی در اثر معایبی که در تمدن های پیشرفته و همین امروزی هم ناگزیر بوده با آن دست به گریبان باشد؛ منجمله حتی به مرکزی ترین بخش گوهر خود نیز زیان رسانیده است. لذا تمثیل شاید طبیعی و شاید مجازی و استعاره ای در اثر گوهر اصیل آدمی چنین است که عجالتاً «گوهر اصیل آدمی» نایاب شده و گوهر تمامی بشر کنونی - به اندازه های کم یابیش - در هر حال آسیب دیده و ماوف است!

بنابر این به حکم قوانین هنر و ادبیات؛ چنین طرحی باید نهایتاً صورت حلی پیدا کند و به قول تولستوی تفنگی که در پرده اول دیده شد؛ الزامی است که تا پرده اخیر شلیک شود! همان است که در واپسین زینه ها ؛ موضوع گوهر آدمی متبازر تر و حاد تر میشود و بالاخره طی تمهیداتی؛ یک نوزاد به ظاهر تصادفی دارای گوهر اصیل آدمی (دارای هسته اساسی سالم گوهر آدمی) پای به دنیا میگذارد و با ظهور او یک بشر بیمار نی که یک خدا و رب النوع بیمار هزاران ساله شفایاب میگردد.

دوستانی قبلاً در نقد ها و نظریات خویش؛ این خدا و رب النوع بیمار هزاران ساله را که با تابش گوهر اصیل آدمی بر آن؛ تندرست و زیبا میگردد؛ سمبول تاریخ عمومی بشریت دانسته اند که من هم با آن موافقم ولی خالق این شهکار عظیم یعنی جناب عالم افتخار تاکنون درین مورد؛ لب به سخن نگشوده اند!

اما آنچه پس از این رویداد پر اعجاز وقوع می یابد و قبلاً ثبت و سجل کتاب گوهر اصیل آدمی است یعنی به بگو و مگوی من و کس دیگر نیاز ندارد؛ بیحد مهم و تعیین کننده است و پاسخ بر کلیه پرسش ها و نقد ها و جستجو های صادقانه و یا هم خاک و خاکستر باد کردن های فتنه گرانه میباشد.

و آن اینکه نوزاد دارای گوهر اصیل آدمی به دست همان رب النوع که مظهر نیروی زمان است، برای رسش و پرورش و تعلیم و تربیت ... به قهرماندختر نمایش سترگ نمایش «گوهر اصیل آدمی» واگذار میگردد و به خاطر آنکه مجدداً گوهر آدمی؛ آسیب نبیند؛ تدابیر ویژه تجویز میگردد و ابزار مافوق الکترونیک و ماورا دیجیتالی به نام «جادوگر محافظ گوهر آدمی» برای قهرماندختر نمایش که دیگر مادر نوزاد نیکو گهر است؛ داده میشود تا در برابر موثرات محیطی و فرهنگی و فرافرنگی بر کودک نوزاد الی مواقع اضطراری از خدمات و امکانات خارق العاده آن بهره گیری شود.

من در باره لایه های مغز و دانش مغز شناسی تخصص و حتی معلومات حد اقل ندارم ولی اینجا برایم مثل آفتاب روشن است که نبوغ عالم افتخار اساسی ترین راه آسیب پذیری بشر در هم اکنون و در طول تاریخ را کشف و به مقتضای آن عالیترین فاز عمل تاریخی و تعیین کننده را به نمایش میگذارد.

مردم افغانستان و مردمان مماثل ما و چه بسا همه بشریت این بخت را دارند که آفرینشگر شهکار گوهر اصیل آدمی؛ اینک در قید حیات اند و به طریق علمی و مفهومی نیز شروع کرده اند که به بیان این دستاورد عظیم بپردازند.

9، 8، 7، 6 - با تاسف که من در مدعیات مندرجه این بند ها و تفصیل آنها در مقاله جناب نورزایی نه تنها مغالطه و سفسطه می بینم بلکه با کمال احترام به نظرات شان؛ احساس میکنم نمیتوانند امانت دار نیز باشند؛ شک نیست که جهانبینی ها فراوان و غالباً تقلیدی و تبعیدی و کورکورانه اند ولی عالم افتخار در سراسر اثر به **جهانشناسی ساینترفیک** تاکید دارد؛ یعنی شناخت جهان به طریق علوم تجربی و منطق و تسهیلات و محاسبات ریاضیاتی و شناخت و محاسبه و پروسیس و انالایز داده های غیر تقلیدی و غیر تبعیدی و غیر کورکورانه!

جایی که چنین امر و هدایتی مورد سوال و اعتراض و نفی و تخطئه باشد؛ ناگزیر شباهت دیگر باید مورد بررسی قرار گیرد از قبیل اینکه ما با عقل سلیم چه نسبتی داریم؟

5 - بدینصورت گشتن به دنبال «گوهر اصیل آدمی» با توجه به مدل امروزی علوم؛ کاری بیهوده خواهد بود!

به نظر این حقیر هیچمدان تمامی حرف و حدیث جناب محترم نورزانی و رفقای شان یعنی همین!

خود ایشان و عزیزان دیگر که میتوانند مرا؛ از این گمراهی و غلط فهمی بیرون آورند؛ فوق العاده سپاسگذار شان میشوم.

دستاوردی عظیم چون «گوهر اصیل آدمی» اگر طرف غبطه و حسد و کین در جوامع پر از بیماری های عدیده قرار نگیرد؛ نیز عجیب خواهد بود! این حقیقت لزومی به هیچ حب و بغض و دوستی و دشمنی مشخص ندارد؛ مانند زنان نازا و سترون که نمیتوانند فرزندان شوخ و شنگ و رعنا و زیبای زنان زایا را با محبت پیشواز گیرند؛ بسیار واقع شده که محضاً به انگیزه عقده حقارت و محرومیت خویش؛ به قتل و امحای فرزندان دیگران تشبث نموده اند و این خطر کماکان به شدت وجود دارد.

4 ، 3 ، 2 ، 1 - درین بند ها بیشتر ثابت میشود که هدف؛ چیزی دیگری جز تختطنه و بالاتر از آن نیست. پرداختن به گوهر آدمی تقلیل گرایی و یکی شمردن جزء و کل به لحاظ خواص در فیزیک کلاسیک است و ؛ عالم افتخار به جین ها زیاد تکیه میکند در حالیکه کلیت انسان؛ بیش از سلول و جین... و کلیت مغز بیش هر نیروی است!

صرف نظر از اینکه کار و اندیشه در همین سطح هم؛ کوچک نیست ولی من نمیدانم جناب نورزایی اینها را جز از تخیل و پیشداوری و پیش برنامه خود از کجا استخراج کرده اند؟ آیا سمبول عظیم «جادوگر محافظ گوهر اصیل آدمی» و آنهمه تمهیدات و مساعی و مواظبت های فرهنگی و زیست محیطی و تاریخی برای سالم نگهداشتن اولاده بشر که مظهر همه بشریت بلا استثناست؛ با کدام منطق و تحلیل و ثبوت میتواند تقلیل گرایی و پرداختن محض به جزء مطلق؛ سلول مطلق یا جین مطلق شمرده شود؟

من تاجائیکه بحث های هفتگانه جناب افتخار تحت عنوان «گوهر اصیل آدمی چگونه کشف شد و چه پیامد هایی به دنبال خواهد داشت؟» را تعقیب و درک نموده ام؛ یکی گرفتن جین (ژن) و DNA را که نهایتاً واتسن و کریک کشف نمودند؛ توسط جناب نورزایی؛ درست نمیدانم و درک من این است که محترم افتخار خود مالیکول DNA را گوهر حیات به طور عام میدانند و بنابر این بشر دارای DNA ویژه خود میباشد که مانند تمامی DNA های دیگر از آسیب پذیری توسط عوامل محیطی، شعاع های کیهانی، پرتو ها و یون های مخرب مطلقاً در امان نیست و بوده نمیتواند؛ بر علاوه چیز بیشتر که من در اندیشه های محترم افتخار می بینم این است که آسیب هایی از ناحیه عوامل زیست محیطی و فرهنگی به مفهوم گسترده آن نه تنها سلامت دماغ و قوای مخیله و عاقله بشر را تهدید میکند؛ بلکه این آسیب ها به اندازه ای میتواند شدید و عمیق باشد که بر این یا آن بخش نظام ژنتیک هم اثر بگذارد و یا لاقلاً منحصیث عادات و اعتیادات و امراض روانتی از والدین به فرزندان منتقل شود.

حقیقت این است که من بزرگواری جناب افتخار را نه دارم و نه داشته میتوانم؛ اینکه ایشان چرا یک چنین متن و مقاله ای را «موفقیت بزرگ تازه برای کتاب و تئوری گوهر اصیل

آدمی» میخوانند و آنرا از محدوده یک ویبسایت وزین یعنی گفتمان؛ با احترام و تجلیل به همه پهنه کیشان انترنیتی میفرستند، برای من چندان قابل درک نیست الا اینکه خیال کنم که حتماً ستراتیژی جناب افتخار چنان پهناور است که در آن سفسطه و تخطئه هم جایگاه و پایگاه سازنده و کامل کننده این یا آن امر و هدف را دارد.

ولی من سراپای نوشته جناب نورزایی را پرت از مرحله و بیشتر از آن یافتم؛ شاید یک چیز برای جناب نور زایی قابل تبریک گفتن دارد که به هدف غالباً از پیش تعیین شده تخطئه و سیاه کردن شاهکار «گوهر اصیل آدمی»؛ ایشان عجب موفق شده اند که خود انسانیت را تخطئه و تذلیل و حتی اعدام نمایند!

خودشان فرمودند که دانش ابزار است و فراوان دانشمندان خود را فروخته و ابزار هایی میسازند که جز نبود کردن نوع بشر کار بردی ندارد. ایشان از جانب مورچه علیه انسانیت بانگ اعتراض بلند فرمودند و با کشف کمیت برابر ژن ها در موش و انسان؛ هم ارزی موش بودن و آدمی بودن را علم فرمودند!

واقعاً کار بزرگ و کارستان عظیم است!

امریکایی تعمیم داد: "عجب! پس رئیس جمهور ما و موش برابر اند!"

جناب نورزایی راه را گشودند؛ که این قاعده؛ به هر آنچه که «انابشر مثلکم» گفته میشود؛ تعمیم داده شده و مشکل آسمان و زمین به یکبارگی حل گردد!!!!